

دکتر رجبعلی وثوقی مطلق

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

Dr. vosoughi@yahoo.com

تحلیلی بر خطابه‌های نادرشاه افشار

چکیده:

نادرشاه افشار در طول حیات پر فراز و نشیب سیاسی خویش، مخصوصاً بعد از تاجگذاری، خطابه‌ها و نطق‌های فراوانی، به مناسبت‌های مختلف، همانند رایزنی در امور کشور، نقشه‌های جنگی و دیپلماسی خارجی، در مجامع و محافل گوناگون، در جمع خواص، عوام یا در حضور سپاهیان‌ش ایراد کرده است. بخش قابل توجهی از متن این سخنرانی‌ها، که بیشتر در لابلای متون تاریخی این دوره، مانند کتاب تاریخ جهانگشای نادری، عالم آرای نادر و سفرنامه‌های خارجی، مندرج است، باقی مانده و قابل دسترسی می‌باشد.

این خطابه‌ها از نظر تاریخی، مشحون است از مطالب و اشارات ارزشمند سیاسی، اجتماعی، که برای بررسی سیاست داخلی و خارجی نادر، خاصه، روانکاوی شخصیت وی، پژوهشگر دوره افشاریه را می‌تواند بهترین راهنما باشد. پژوهش حاضر بر آن است تا ضمن ارائه برخی از مهمترین منصوصات مزبور، تحلیلی منطقی و علمی از مندرجات و مکنونات آن عرضه کند.

کلید واژه:

افشاریه، نادرشاه، خطابه‌ها، توده مردم، سپاهیان، سیاست، مذهب، نقشه‌های

نظامی.

مقدمه:

آن چه در این پژوهش تحت عنوان «خطابه‌های نادر» مورد بررسی قرار می‌گیرد مجموعه‌ای است که از متون تاریخی این دوره جمع‌آوری و تدوین شده است. در این میان گزارش‌های دو اثر مهم آن، یعنی جهان‌گشای نادری و عالم‌آرای نادری که نویسندگان آنان سال‌ها دوشادوش نادر اردوی وی را همراهی می‌کردند جایگاه برجسته و ممتازی دارند. بدیهی است که آن چه از خطابه‌های نادر در این آثار آمده، بیان مضامین کلام وی باشد تا عرضه لفظ به لفظ آن. در واقع کلامی است مضمون گونه، که توسط گزارشگر با بیانی علمی و ادبی پیرایش و آرایش یافته است. اما این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که گزارشگر، در جوهره‌ی اصلی کلام ایشان، دخل و تصرف نکرده است. خاطر نشان می‌شود که آن چه در این جا آمده، فقط بخشی از خطابه‌های نادر می‌باشد که در گزینش آنها، اهمیت واقعه و خطابه، بیش از هر چیز معطوف نظر پژوهشگر این مقاله قرار گرفته است.

خطابه نادر به هنگام حمله به افاغنه در خواف:

در سال ۱۱۳۹ ه.ق شاه طهماسب به اتفاق سپهسالار خود فتحعلی خان قاجار، برای در هم شکستن اقتدار ملک محمود سیستانی که در خراسان به ادعای پادشاهی برخاسته علم طغیان را برافراشته بود به سوی مشهد حرکت کرد.^۱ شاه طهماسب چون آوازه شوکت نادر را که در این هنگام در کلات نادری قدرتی به هم زده بود شنید، حسنعلی خان معیرالممالک را نزد وی فرستاد تا او و سپاهیان را به اردوی خود ملحق سازد. نادر درخواست شاه طهماسب را پذیرفت با تمام هوادارانش به وی پیوست. اما در قوچان طی توطئه‌ای که هم نادر و هم شاه طهماسب دخیل بودند، فتحعلی خان قاجار را به قتل رساندند. شاه طهماسب، نادر را به عنوان سپهسالار خود برگزید، آن گاه وی را مأمور سرکوبی ملک محمود سیستانی کرد. در جنگی که بین طرفین درگرفت ملک محمود

شکست خورد، فتنه او خوابانده شد. بعد از تصرف مشهد، نادر نواحی مرو را نیز تسخیر نموده، اکراد قوچان را نیز که شورش کرده بودند سرکوب کرد.^۲

در این هنگام به نادر خبر رسید که افغانه هرات به شرق خراسان حمله کرده، قصد تصرف سنگان خواف را دارند. نادر جنگجویان افشار و مروی را برداشت عازم دیز باد خواف گردید. افغانه در آن جا قلعه سنگان خواف را به تصرف خویش درآورده بودند. نادر با سپاهیان خود حرکت کرده آن قلعه را پس گرفت. آن گاه اردوی خود را به همراه شاه طهماسب دوم در قلعه مزبور گذاشت، خود با حدود هفتصد نفر جنگجوی افشاری و مروی، به تعقیب دشمن در منطقه دیزباد و رود آب خواف پرداخت. در این هنگام به اردویی که برای شاه طهماسب باقی گذاشته بود خطابه مزبور را ایراد کرد:

«هر گاه این فوجی که با من می‌روند اگر همه را بالمره به قتل آورند، باید قدم از سنگر بیرون نگذارید و شاه عالم پناه را نیز محافظت نمایید، که چون بی‌پرواست مبادا شکستی رو نماید.»^۳

نادر از این دستور، اهداف ذیل را دنبال می‌کرد:

۱- نادر به این مهم پی برده بود که، نگهداری اردوی اصلی برای حفظ جان شاه (شاه طهماسب دوم) مهم‌ترین اصل در جنگ‌هاست. چه اگر کشته می‌شد سپاه پراکنده می‌گشت.

۲- جلوگیری از عملیات خودسرانه شاه طهماسب از طریق عدم اجازه به سربازان برای هر گونه حرکت نظامی.

نادر در بحبوحه جنگ با افغانه خواف با صدای بلند فریاد کشید:

«مردانه وار بکوشید یا جامه زنان بپوشید.»^۴

نزدیک به غروب آفتاب بود که صاحبقرانی نعره‌ی رعد آسایی بر نامداران خود زد و با این خطابه آنان را تشویق به جنگ با افغان‌ها نمود که سرانجام بر آنان چیره گشت و خطه خواف را از اشغال دشمنان آزاد ساخت.

توضیح آن که، که به دنبال حمله افغانه غلزایی به رهبری محمود افغان و استیلای آنها بر اصفهان، افغانه ابدالی هرات نیز جری شده، درصدد استقلال هرات و تعرض به نواحی خراسان برآمدند که با مقاومت نادر توطئه آنها نقش بر آب شد.

خطابه نادر قبل از جنگ مورچه خورت:

«غازیان و خوانین آماده و مهیا باشند، که در حین محاربات به نحوی که فرمایشات صاحبقرانی مقرر گردد به همان رویه در مجادله کوشیده، حسن جوهر و کاردانی خود را بر رأی عالم آرا ظاهر سازند... هر گاه به توفیقات جناب الهی و اقبال بندگان نواب صاحبقرانی شکست بر طایفه افغانه داده شود، باید تعاقب آن گروه خسران پژوه نموده، احدی برای اخذ غنایم و اموال از مراکب نزول ننموده، دخل در اسلحه و یراق ننمایند. زیرا دشمن به هزار حيله آراسته است و گاه باشد که در هنگام فرار جمعی را در بسقوگاه تعیین نموده، که بیکدفعه بیرون آمده، سلک غازیان تعاقبی متفرق، ظاهر می‌شود.»^۵

این خطابه را نادر در جمع سپاهیان خود، در جنگ مورچه خورت اصفهان در سال ۱۱۴۲ ه.ق ایراد کرد. جنگی که منجر به پیروزی وی و فتح اصفهان و شکست اشرف افغان گردید. اهداف نادر از این سخنان را می‌توان این گونه بیان کرد:

- ۱- سپاهیان باید در هنگام جنگ تمام قوا، توان و هنر خود را بکار ببرند.
- ۲- طمع در غنایم جنگی، گاهی باعث شکست جناح پیروز می‌شود. چنانکه در جنگ احد موجب شکست مسلمانان از مشرکان گردید.

بعد از پیروزی نادر بر سپاه افغانه در جنگ مورچه خورت، اشرف سرکرده آنها به اصفهان آمد و بلافاصله با اهل حرم خود به شیراز فرار کرد و در آنجا مجدداً خود را آماده جنگ با نادر نمود.^۶

نادر بعد از فتح اصفهان، وارد آن شهر شد در این هنگام شاه طهماسب دوم صفوی در عقب اردوی نادر از راه رسید. مردم، همگی به استقبال وی رفته، فتح اصفهان را به ایشان تبریک گفتند، آن گاه مراسم جشن با شکوهی را برگزار کردند. شاه طهماسب به پاس خدمات شایان، نادر او را ملقب به طهماسب قلی نمود. جز این، همشیره خود را که در عقد محمد افغان بود، به حباله ازدواج نادر و همشیره کوچک دیگر را به عقد رضا قلی میرزا درآورد. ^۷ شاه طهماسب دوم وی را به مقام سپهسالاری برگزید و عمه خود را (خواهر شاه سلطان حسین) هم به عقد ازدواج ایشان درآورد. ^۸

نادر در مراسم جشن فتح اصفهان در جمع شاه و سرکردگان و بزرگان کشور خطبه‌ای ایراد کرد بدین قرار:

«به نیروی اقبال ابدمآل و به توفیق قادر متعال جمیع ممالک خراسان زمین را به تصرف اولیای دولت قاهره درآورده، از آن جانب با لشکر ظفر شکوه دفع اشرار افغانه (از) این بلاد نمودم، و به توفیقات ازلی به حسب مدعا دمار از طایفه افغانه برآوردم، و عرصه این ملک را از لوٹ وجود اعادی پاک نمودم، و نواب اشرف [شاه طهماسب دوم] را بر بالای تخت فرماندهی برقرار (می‌نمایم).»^۹

فتح اصفهان نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌گردد زیرا سلطنت از دست رفته صفویه، بار دیگر بعد از هفت سال با همت نادر احیاء شد. روحیه مردم تقویت یافته، اعتماد به نفس پیدا کرده، توانستند کشور را به زودی از تعرض دشمنان آزاد سازند. فتح اصفهان به قدری مهم بود که شاه طهماسب احساس کرد، دیگر احتیاجی به نادر ندارد و ایشان باید او را به حال خود بگذارد و بهمان منطقه‌ای که به عنوان تیول، واگذارش می‌کرد قناعت ورزد.^{۱۰}

بعد از جنگ مورچه خورت، اشرف به زرقان رفته، مجدداً به جمع آوری سپاه پرداخته، در برابر نادر موضع گرفت. نادر از اصفهان حرکت کرده در منطقه زرقان شیراز با

اشرف درگیر شد. جنگ مهمی در جمادی‌الثانی ۱۱۴۲ بین طرفین درگرفت که به شکست اشرف انجامید. وی به سوی قندهار فرار کرد اما در بین راه در حالی که تنها بود توسط اطرافیانش کشته شد.^{۱۱} سر او را برای حسین سلطان حاکم قندهار بردند، او نیز برای نادر به اصفهان فرستاد.^{۱۲}

خطابه نادر در هزار جریب:

نادر بعد از سرکوبی افغانه در جنگ زرقان، در سال ۱۱۴۳ هـ ق به نواحی غربی ایران حمله کرد.^{۱۳} ابتدا به تنبیه طوایف بختیاری مبادرت ورزید سپس مناطق شوشتر، دزفول و خرم‌آباد، و بروجرد را فتح کرده، ترکان عثمانی را در نهاوند سرکوب، عبدالرحمان پادشاه را مجبور به تخلیه همدان نمود، آنگاه وارد تبریز شد. در اینجا قصد ادامه جنگ با ترکان عثمانی را داشت که به او خبر رسید، ابدالیهای هرات مجدداً سر به طغیان برداشته‌اند. لذا برادر خود ابراهیم خان ظهیر الدوله را بر آذربایجان گماشت خود عازم خراسان گردید. ابدالیها از سطوت نادر به هراس افتاده، بعد از چند جنگ، سرانجام شکست خورده، پراکنده شدند که بر اثر آن، هرات به تصرف نادر درآمد.

نادر قبل از فتح هرات و دفع فتنه افغانه آنجا، از دولت روسیه واگذاری سواحل بحر خزر را خواستار گردید. سرانجام در سال ۱۱۴۵ هـ ق نمایندگان ایران و روسیه در رشت معاهده‌ای بستند که به موجب آن روسها حاضر شدند تمام اراضی ایران را که در جنوب شهر سالیان و شهر کورا واقع است را تخلیه کنند، ولی تخلیه در بندو باکو را منوط به باز پس گیری ایروان و قفقاز از عثمانی اعلان کردند که آن هم بالاخره در سال ۱۱۴۷ هـ ق با فتح قفقاز به دست نادر و جنگ مرادتپه عملی گردید.

هنگامی که نادر در خراسان مشغول دفع فتنه ابدالیها بود، شاه طهماسب دوم در جمادی‌الاولی سال ۱۱۴۳ هـ ق با هیجده هزار سپاه از اصفهان عازم تبریز شد. هدف وی این بود که در غیاب نادر فتوحات درخشانی را در جنگ با عثمانی‌ها نصیب خود کند، تا از این طریق پیروزی نادر را کمرنگ جلوه دهد. گر چه او در آذربایجان ابتدا پیروزیها در

مقابل عثمانیها به دست آورد اما به زودی در همدان در جنگ کردخان شکست فاحشی خورد، به طوری که چهار تا پنج هزار از سپاه ایران تلف شدند.^{۱۴} علاوه بر این توپخانه ایران نیز به تصرف عثمانیها درآمد. ترکان عثمانی نواحی غربی را مجدداً به تسخیر خویش درآوردند تا ابهر پیش رانند. شاه طهماسب به اصفهان فرار کرد با این حال، ترکان عثمانی چون از اقتدار نادر می‌ترسیدند و هم در درون کشور خود مواجه با قیام ینگی چری‌ها شده بودند، تقاضای شاه طهماسب را مبنی بر صلح پذیرفتند. سرانجام معاهده‌ای بین طرفین به امضاء رسید که به موجب آن شاه طهماسب، تمام ولایات قفقاز تا رود ارس را به دولت عثمانی واگذار کرد.^{۱۵}

در همان زمانی که نادر هرات را فتح کرده بود، نسخه عهدنامه مزبور به دست وی رسید که نهایت تنفر و انزجار خود را آشکار کرد.^{۱۶} بلافاصله سفرایی به استانبول و بغداد فرستاد اعلان نمود که معاهده مزبور فاقد اعتبار است، بلکه ترکان باید خاک ایران را ترک کنند. همچنین نماینده‌ای به اصفهان اعزام کرد و از قرار دادی که سرنوشت اسرای ایران در خاک عثمانی را مسکوت گذاشته بود، اظهار ناخشنودی نمود.^{۱۷}

نادر برادر خود ظهیرالدوله را در خراسان گماشت و خود عازم نواحی مرکزی ایران شد (۷ محرم ۱۱۴۴) ابتدا برای سرکوبی تراکمه به گرگان رفت بعد از آرام کردن آن منطقه، از همانجا به شاه طهماسب دوم پیغام داد که در قم یا تهران به سپاه وی بپیوندد. اما به دلیل اشتغال شاه به مذاکره با نمایندگان عثمانی و نیز تعلل شاه، نادر تصمیم گرفت به اصفهان آمده، در منطقه هزار جریب اردو بزند. آنگاه از شاه دعوت کرد که برای سان دیدن از سپاه، به هزار جریب آید. هدف اصلی نادر این بود که با فراهم کردن تمهیداتی، وی را به دلیل بی‌لیاقتی خلع کند و تمام امور کشوری و لشکری را عملاً در دست خویش متمرکز نماید، بلکه زمینه را برای پادشاه خویش فراهم سازد.

شاه طهماسب ابتدا از آمدن امتناع کرد زیرا معتقد بود که نادر خیال آن دارد که وی را به قید حبس درآورده، مملکت ایران را خود متصرف شود، و قطع سلسله صفوی را

نماید.^{۱۸} با این حال اطرافیان، شاه طهماسب را راضی به آمدن کردند. نادر نیز با چهار پنج هزار از سربازان خویش به استقبال وی آمد. در این اردوگاه نادر نطقی بدین قرار ایراد کرد:

«به نیروی اقبال ابدمآل دمار از روزگار طایفه رومیه درآورده، و عنقریب وجود آن جماعت را به نحوی پراکنده نمایم که احدی از ایشان در نواحی ایران ظاهر و نمایان نگردد و هر چند که در خصوص مجادله بندگان اعلی از تقدیرات فلک الافلاک بود، و به سعی و جهد بعضی از هنگامه طلبان صاحب وقار و سرکردگان بی اعتبار این واقعه رخ نمود، امید این غلام این است که از توجهات بلانهایات شاهی در این زودی ممالک ایران را به تصرف اولیای دولت قاهره درآورده، رو سرخی حاصل نمایم.»^{۱۹}

قراین نشان می‌دهد که، این سخنان نادر تنها برای دلخوش کردن شاه طهماسب و رفع سوءظن‌های وی نسبت به خود بوده است. وگرنه همانطور که اشاره شد، نیت باطنی نادر عزل وی بود. به هر صورت، آنطور که مروی می‌نویسد، نادر و شاه طهماسب به اتفاق اردو، به باغ هزار جریب آمدند. آنگاه نادر مجلس جشنی باشکوهی برگزار کرد، طی آن به شاه و مجلسیان اجازه داد که شراب بخورند. وقتی شاه مست شد و دست به کارهای ناشایستی که دون شاهان بود زد نادر از فرصت استفاده کرد، تصمیم گرفت نقشه خود را اجرا نماید. آنگاه در این هنگام با آواز بلند به امرا و خوانین عراق گفت:

«شما طایفه بی عاقبت بسکه با بندگان اعلی به لهو و لعب اشتغال نموده‌اید، حال به عادت هر روزه، از ما پسران ماه سیما و دختران خورشید لقای خراسانی مطالبه می‌نمایید و چنین مذکور می‌شود که به استصواب شما امرا خجالت ما را بر خود لازم نموده، به نحوی بازخواست نمایم که عبرت عالمیان گردد»^{۲۰}

بعد از این سخنان، حاضران از غضب نادر مضطرب شدند همگی گفتند که شاه طهماسب لایق پادشاهی نیست او مردی بی خرد و مبتلا به مرض مالیخولیا است تنها تو را

شایسته این مقام می‌دانیم^{۲۱} وقتی نادر این سخنان را شنید از آنها درخواست نمود که اگر لیاقت این کار را دارید، سلطنت را از شاه طهماسب گرفته به من محول کنید تا خود کسی لایق را بدین مقام انتخاب کنم طبق گفته مروی نادر چنین گفت:

«هر گاه امر پادشاهی از آن متمشی نمی‌شود، شما سرکردگان چنین مجهول بیخردی را در کار ندارید، و قدم جرأت پیش گذاشته، تاج و جیقه پادشاهی را از آن گرفته تسلیم ما نمایید، تا کسی را که لیاقت امر خطیر سلطنت و پادشاهی داشته باشد، تعیین نماییم.»^{۲۲}

بعد از این درخواست نادر، سپاهیان عراق نزد شاه طهماسب رفته از ایشان خواستند که خود از مقامش استعفا داده، تا ما آن را به نادر تفویض کنیم، به هر شکل که خود مصلحت ببیند کسی را بگمارد. وقتی شاه طهماسب این سخنان را شنید گفت:

«چون پادشاه مرتضوی علامات از مضمون سخنان امرای مذکور مطلع گردید. آه دردناک از سینه سوزناک کشیده فرمود که: حال مدت دو بیست و پنجاه سال می‌شود که اباعن جد ما در ممالک ایران به فرمانروایی مشغولیم. ورعیت و سپاه از یمن دولت آبا و اجداد ما آسوده حال و فارغبال در مهاده امن و امان بوده، چه خوشیها و چه محبتها که از ما ندیده‌اید. و سالهای سال و قرنهای بیشمار در ظل عاطفت و مرحمت ما آسایش گرفته، نمک پرورده این اجاق بودید. و حال به جهت ده روزه عمر بی‌اعتبار، و برای یک نفر خراسانی مردم آزار، حقوق چندین ساله ما را فراموش نموده، به عزل ما و به نصب سران اقرار می‌دهید. امید به درگاه واهب بی‌منت و بخشنده بی‌ضنت چنان است، که هیچ یک از شما به مدعا و مقاصد خود نرسیده، روسیاه دارین باشید. و عنقریب است که همین شخص که حال به سلطنت آن راغب و همگی متفق‌اللفظ

گردیده‌اید، و ما را خاین و آن را سزاوار امور پادشاهی و کشور ستانی می‌دانید، به همگی اهالی ایران به نحوی استیلا یافته قصاص نمایید، که عبرت للعالمین و بصیرت روز واپسین گردد.»^{۲۳}

اما این سخنان در حضار اثر نکرد، سرانجام با اصرار پافشاری تمام او را عزل نمودند. اگر به این حادثه کمی تعمق شود معلوم می‌گردد که این حرکت نادر بسیار جالب زیرکانه و مدبرانه بوده است. زیرا عزل شاه را به گردن سپاهیان عراق انداخته، خود را از آن مبرا ساخت. بهر حال، نادر بعد از عزل شاه طهماسب، (۱۷ ربیع الاول ۱۱۴۵) پسر وی، عباس میرزا را با نام شاه عباس سوم بر تخت پادشاهی ایران نشاناد.^{۲۴} نادر در این هنگام در جمع حضار اعلان کرد.

«هر چند شاه طهماسب را امرای عراق عزل نمودند و چون فرزندی بدون عباس میرزا که طفل رضیعی است ندارد و امور مملکت بی وجود پادشاه عصر از پیش نمی‌رود، لهذا در ساعت مسعود شاهزاده عالمیان پناه را بیرون آورده، به رویه پادشاهان جلوس می‌فرماییم.»^{۲۵}

اوتر در سفرنامه خود گفتار نادر را در مورد لزوم عزل شاه طهماسب دوم بدین مضمون بیان می‌کند که نادر به حاضرین مجلس که بیشتر آنان، از افسران خراسانی، افغانی و بیگانگان بودند گفت:

«او [شاه طهماسب دوم] شب و روز را در مستی و عیاشی می‌گذراند، در نتیجه چنین رفتاری برای مملکت پایان خطرناکی دارد، لذا شاه طهماسب باید از شاهی و حکومت بر کنار شود و کشور به کسی سپرده شود که از سوی او شخصاً اطمینان داشته باشد.»^{۲۶}

بازن طبیب نادر نیز که در این ایام در کنار نادر بوده گزارش ذیل را از زبان وی تقریر می‌کند که گفت:

«او [شاه طهماسب دوم] هرگز نمی‌خواهد به جنگ با ترکها رضایت دهد. شاهزاده ترسو و جبونی است که شرافت و غرور ملی و رعایایش واقعی نمی‌نهد و به آلام و مصائبی که مردم از تاخت و تازها و راهزنی‌های ملتی که پیوسته مشتاق هلاکت ماست می‌کشند هیچ اعتنایی ندارد. تنها کسی می‌تواند شاه باشد که با پیروزی و افتخار دیهیم پادشاهی را بر سر نهد. بشتاییم برای خلع پادشاهی که سستی و بی‌حمیتی وی از نو ایران را در بدبختی‌ها و سیه‌روزی‌هایی که به تازگی آنها را از بین برده‌ایم غوطه‌ور خواهد ساخت. هنوز در رگهای پسر وی بازمانده خون شاهان ما جریان دارد و برای این که این کودک فن حقیقی کشور داری و حکمرانی را بیاموزد او را تحت کفایت و قیمومیت و سرپرستی خردمند و فرزانه نگاه داریم و در انتظار بلوغ وی نایب السلطنه‌ای شایسته‌ای و توانا که دلش سرشار از غرور و شرافت ملی باشد مملکت را اداره کند. آنگاه بزودی انظار جهانیان بدین تغییر و تبدیل فرخنده و همایون معطوف خواهد شد.»^{۲۷}

نادر بعد از عزل طهماسب دوم وی را محبوس کرده، به شهر سبزوار خراسان فرستاد.^{۲۸}

لازم به یادآوری است که، شاه طهماسب تا زمان حمله نادر به هند، زنده بود، سرانجام وقتی خبر قتل نادر در هند شایع شد، رضاقلی میرزا از ترس قیام وی، دستور قتلش را صادر کرد.^{۲۹}

خطابه نادر در اصفهان در نزد امرا و بزرگان:

در برخی منابع این دوره تصریح شده که، بعد از انتخاب عباس میرزا به پادشاهی، وی که در گهواره نگهداری می‌شد به ناگاه گریه‌ای سرداد، نادر رو کرد به حضار گفت این طفل با گریه‌هایش، سخن از اخباری می‌دهد که وظایف و تکالیف آینده ما را روشن می‌سازد. نادر گفت:

«آیا درک و فهم می‌نمایید که شاهزاده چرا سر به نوحه
وزاری برآورده؟»

عرض نمودند که: «نواب صاحبقران که مظهر عنایت الهی
و سزاوار تخت شاهنشاهی است بهتر می‌دانند»
بعد از آن فرمود که: «شاهزاده می‌فرماید که طایفه افغانه
قندهار و خونکار روم اسکندر اساس را می‌خواهم و این عقیدت
شعار در حضور همگی خوانین و این شهریار ممالک ایران تعهد
نمودم که به توفیق احد الایزال به نحوی که مقرر می‌فرماید،
خوانگار روم و حسین شاه افغان و محمد شاه هندوستان و
ابوالفیض خان پادشاه توران را پالهنگ در گردن انداخته، به دربار
عظمت مدارش حاضر نمایم. و جمیع گردنکشان ایران و توران را
حلقه اطاعت در گردن انداخته، سکه و خطبه به نام نامی شاهزاده
کامگار خواهم نمود»^{۳۰}

اوتر نیز به جریان مزبور اشاره کرده، می‌نویسد:

«می‌گویند هنگامی که این شاه تازه را دوباره در گهواره
نهادند، به تفاوت سه یا چهار بار فریاد برآورد و تهماسب قلی خان
رو به حاضران نمود و پرسید که شاه جدید با این فریادها چه
می‌خواهد؟ پاره‌ای از آنها پاسخ دادند که ظاهراً چیزی برای مکیدن
می‌خواهد برای نخستین بار به همه آنها گفت: «همه شما نادانید.

برای من که خداوند، سعادت فهم زبان کودکان را به من اعطا فرموده است، شنیدم که این شاه از می‌خواهد استانهایی را که ترکها اشغال کرده‌اند، پس گرفته شود، با نوازش دادن سر کودک، افزود آری شاهزاده من، بزودی حق خود را از سلطان محمود خواهیم گرفت و اگر خدا بخواهد ما انگور را در اسکوتار و شاید هم در اسلامبول خواهیم خورد. سپس بار دوم گفت شاهزاده خواهان پس گرفتن استانهایی است که روسها بدان دست یافته‌اند. در دفعه سوم خواست که ما قندهار را پس بگیریم و در بار چهارم گفت که او می‌خواهد ایرانیان جایی در مکه داشته باشند. هر بار تهماسب قلیخان وعده می‌داد که او امر شاهزاده را انجام خواهد داد. از آن هنگام می‌شد پیش بینی کرد چه نقشه‌های بزرگی را در پیش دارد.»^{۳۱}

خطابه نادر در جمع سپاهیان در اصفهان:

نادر بعد از عزل شاه طهماسب دوم در سال ۱۱۴۵ هـ ق، سرداران و سرخیلان و مین باشیان و یوز با شیهای سپاه را به حضور طلبیده، بعد از شفقت و عنایت بسیار گفت:

«چون جماعت رومیه به علت اختلال روزگار آمده نواحی عراق و آذربایجان را به تصرف خود درآورده، و طایفه افغانه مدتی [است که] دارالسلطنه اصفهان و هرات و قندهار را تصرف نموده کامرانی می‌نمایند، در این وقت شفقت الهی شامل حال بنده درگاه و شما طایفه ایران گردیده، که مجدداً عار خود را و ننگ روزگار پرنقلاب را از جماعت مذکوره گرفته، دست ظلم و تعدی و خسران آن گروه را از سر راه مسلمانان دور نماییم. و آنچه به سکنه

ایران زیادتی و بیحسابی نموده‌اند، امید به درگاه الهی داریم که بالمضاعف از ایشان تلافی نموده، دمار از روزگارشان برآوریم. و چنان به خاطر فیض مظاهر ما حضور نموده که قدم همت در میدان جلادت گذاشته، متمردین و مخالفین را تنبیه نموده، حلقه در گوش اکثر مدهوشان و بدمستان نموده، بن خار ایشان را چون ستاره نبات‌النعمش پراکنده و از زمین برکنده، نهال نیکبختی در مزرع هستی نشانیده، اسم در این روزگار و مغفرت حضرت پروردگار به جهت خود حاصل نمایم. باعث رفاه خلق الله و تحصیل دعای فقیر و فقرا گردیده تا روسرخی دنیا و آخرت داشته باشیم.

و چون احدی که قدم در میدان کارزار نهاد، باید ترک سر و مال و عیال خود نموده، خورد خور و آرام را بر خود حرام نموده، به تصدیع زمانه غدار و مضمار کارزار آغشته گردیده، یا دولت این روزگار را به آغوش همت در بغل خواهد گرفت، یا اینکه کنج احد را بر سینه خود چسبانیده، با مور و مار همصحبت خواهد گردید. و چون فضل الهی شامل حال این بنده دین پناه گردیده، که عازم ممالک محروسه (شوم) و جمعیت مخالفان را پراکنده و احوال ایشان را پریشان نمایم، هر یک از شما سرکردگان و خوفین و مین باشیان و ملازمان که اراده استراحت و مراجعت به مقاصد خودداشته باشند، عرض نمایند که قدری و جله از خزانه عامره در وجه شما شما داده [شود] که به اوطان خود رفته به دعاگویی ذات اقدس و صفات مقدس ما اشتغال ورزیده، استراحت نمایند. و هر یک که خواهش خدمات ما داشته باشند، به نیروی اقبال ابدمال سرآن را به ترتیب از چرخ دوار گذرانیده، از مال اغنیا و با منصب

حکومت و سلطنت فرمانفرما خواهم نمود. چون صاحبقران دوران چنین مقرر فرمود، سرکردگان و مین باشیان ملازمان به عرض اقدس رسانیدند که : مادامی که جان در بدن و رمق در قن داشته باشیم، لمحہ و دقیقه‌ای از خدمت بندگان جدایی نخواهیم نمود، و جان و مال و سیرت و ناموس خود را همگی فدای شاهراه دین و دولت نموده. «^{۳۲}

خطابه در جمع سپاهیان قبل از تسخیر لرستان و تنبیه طوایف الوار:

«بندگان جهانگشا در آن منزل سراق جاه و جلال در نهایت عز و اقبال برافراشت، و غازیان عظام را مقرر فرمود که در این (چند) یوم که در این منزل توقف داریم، اسباب و اسلحه خود را حسب الواقع تجدید نموده، هر یک از غازیان و نامداران که معطلی به دسترسی از ملبوس داشته باشند، از سرکار بازیافت نمایند، که در هنگام [وصول] رایات بیضا علامات به نواحی کرمانشاه، که از خزانه عامره مواجب و انعام مستمری داده خواهد شد، بدان محسوب نمایند. و لوازم اهتمام را مرعی دارند که در حین ورود خوانین و روسای الوار، غازیان رکاب اقدس آب و رنگ معقول داشته باشند، که از نظاره آن دوستان صاحبقران زمان چون سبزه‌وار چمن، شاداب، و معاندان چون خار و خس بیابان کباب و منکوب گردند. زیرا که رنگینی سپاه باعث تسلط پادشاه بر مخالفان و مستمردان هردیاری می‌گردد. و هر گاه که دشمن را نظر بر مغفر و کلاه خود و جوشن افتد، زمرد در بدن آب می‌گردد. و نامداری را که اسب و اسلحه آن مطبوط باشد، قوت و شوکت علیحده پدید می‌شود.

بر پادشاهان و لشکرکشان و سلاطین روزگار لازم و متحتم است که شب و روز فکر تدارک اسلحه و یراق نامداران نموده، غفلت و سهل انگاری جایز ندارد، که هر گاه غفلت از آن به ظهور رسد باعث خجالت آن خواهد گردید.^{۳۳} «

خطابه نادر در کرمانشاه بعد از شکست از عثمانی:

نادر در سال ۱۱۴۵ هـ بعد از عزل شاه طهماسب دوم، به قصد خواباندن طغیان ایل بختیاری عازم لرستان گردید. بعد از سرکوبی آنان، علیمردان خان را بر آن منطقه به قصد خواباندن طغیان منصوب کرده آنگاه سپاهی را برای سرکوب اعراب متمرّد، خوزستان اعزام داشت. بعد از آرام کردن مناطق مزبور نادر در بیست و دوم جمادی الثانی ۱۱۴۵ هـ ق به کرمانشاه رفت. آنجا را از احمد پاشا باجلان گرفت. آنگاه به کرکوک رفته، منتظر خروج احمد پاشا از بغداد گردید. اما چون احمدپاشا از بغداد خارج نشد، نادر از دجله گذشت، بغداد را محاصره کرد.^{۳۴} شیخ عبدالباقی، رئیس طایفه بنی لام و حکمران مشعشعی خوزستان را مأمور فتح بصره نمود. احمد پادشاه به نادر وعده داد که شهر را در پایان ماه صفر تسلیم خواهد کرد اما هدف وی چیزی جز وقت گذرانی نبود زیرا سپاه توپال عثمان پاشا در حال حرکت به سوی کرکوک بود. نادر در غره صفر ۱۱۴۶ برای جنگ باتوپال عثمان پاشا به کرکوک رفت با سپاه دشمن درگیر شد. اما به سبب گرمای تابستان، و عدم دسترسی سپاه ایران به آب، شکست خورده به کرمانشاه برگشت.^{۳۵} در مورد علل شکست نادر می‌نویسند:

«از آنجا که صحنه نبرد دشتی شنزار و عبور از آن مستلزم هشت ساعت راهپیمایی بود، ایرانیها خسته شدند و فرار آنها بیش از پیش دشوار گردید. طوفان گرد و خاک و گرمای سخت و نبودن آب بیشتر باعث پریشانی آنها شد و در نتیجه عده زیادی از آنها به قتل رسیدند.»^{۳۶} «

بعد از این که سرداران و سپاهیان متفرق نادر گردهم آمدند وی در جمع آنان، خطابه‌ای از این قرار ایراد کرد:

«چون اجتماع عساکر رکاب ولا و امرا و معارف سپاه قریب به سی هزار نفر رسید، در حین حضور در مقام بازخواست درآمده، به لفظ گهربار فرمود که: ای نامرد چند به این نحو که شما فرار نموده، رو به خانه آورده‌اید، مژده گریز و شکست از رومی برای زنان (خود) می‌برید، و خبر رسیدن شوهر تازه به ایشان می‌دهید، که تحریک زینت و آرایش نموده، و مستعد حرب (؟) عثمانلو بوده، و سمه و سرمه نیز کشیده باشند، خاک بر غیرت شما و بر زندگی شما، و حال چنان اراده دارم که از همین منزل مراجعت نموده، مجدداً بر سر توپال رفته، با آن را متفرق ساخته، جبر این نقصان خواهیم نمود، یا جان و مال خود را هدف تیر بلا نموده، عار و ننگ به خراسان نخواهیم برد.»^{۳۷}

سپاهیان، امرا و رؤسا همگی گفتند «تاجان در بدن داریم، از کوشش عثمانلو مضایقه نداریم، و از همینجا معاودت می‌نماییم.»^{۳۸}

خطابه نادر در همدان:

نادر از کرمانشاه عازم همدان شده، به مدت چهل روز مشغول تدارک سپاه گردید تا حدی که قریب پنجاه هزار نفر را گرد خود جمع کرد.^{۳۹} سپس عازم کرکوک گردید.^{۴۰} در بین راه سپاهیان را احضار کرد خطابه از این قرار ابراز داشت:

«توپال پاشا [توپال] آب را چون کوفیان بیوفا و شامیان دغا بر روی ما بسته، به حيله و خدعه شکست بر سپاه ظفرقرین ما راه یافت. و عاری است که بر گردن شما سرداران باقی مانده، هر گاه امروز تغافل از شما به ظهور رسد، توپال پاشا با عساکر خود قدم در مملکت ایران گذاشته دمار از روزگار شما برآورد. دل خود را قوی داشته (باشید) که به ضرب شمشیر

الماس فام نه توپال گذارم و نه خوانکار، که همگی را به زیر غل و زنجیر خواهم کشید. و حلقه در گوش خوانکار روم کشم که تا دور دوار قیامت از آن باز گویند.

سرداران سپاه نیز عرض نمودند که: آرزوی ما غلامان نیز همین است که این ننگ و عار خود را از رومیان گرفته، تلافی به عمل آید. «^{۴۱}

هنوی تعداد سپاهیان نادر را در این لشکرکشی تا حدود هشتاد هزار نفر، رقم زده ضمن این که می‌نویسد که نادر از سپاه خود سان دید آنگاه به آنها گفت: «تردیدی ندارد که به زودی پرچم خود را برفراز برج و باروهای قسطنطنیه بر خواهد افراشت. «^{۴۲}

در اوایل جمادی الثانی ۱۱۴۶ هـ ق در جنگ مهیبی بین نادر و سپاه توپال عثمان پاشا صد هزار نفر با تجهیزات کامل درگرفت. نادر شکستی سخت بر سپاه دشمن وارد نمود. در این جنگ تلفات سنگینی که مروی تعداد آنها را چهل هزار نفر نوشته بر سپاه عثمانی وارد شد از همه مهم‌تر این که، خود توپال عثمان پاشا در حین فرار کشته شد. چنانکه مروی می‌نویسد:

«سپاه منصور در آن خیل مور افتاده، فوج فوج لگد کوب ستور عساکر کرد دریا موج می‌گردیدند. اموال بسیار و غنیمت بیشمار و آلات حرب و دواب و سایر اجناس تفسیر و امتعه گرانمایه از فروش فراوانی وافر نصیب غازیان شیرشکار گشته، یا رؤس مخالفان معاودت نمودند. و مال و حال توپال پاشا و سایر امرای رومیه را به تصرف در آوردند و موازی چهل هزار کس از عسا کرد و میان در آن معرکه رزم به قتل رسیده بودند. «^{۴۳}

بعد از این پیروزی، نادر بغداد را محاصره کرد، احمد پاشا پیشنهاد صلح داد. نادر نیز، چون خبر طغیان محمد خان بلوچ در ایران را شنید، به ناچار تن به صلح داده، عازم ایران گردید. «^{۴۴}

خطابه نادر در دشت مغان:

تا سال ۱۱۴۸ هـ. ق بر اثر تلاش و کوشش پی گیر نادر، تقریباً تمامیت ارضی ایران که بر اثر حمله افغانه و ترکان عثمانی و دولت روسیه به مخاطره افتاده بود مجدداً احیا گردید. در سال ۱۱۳۹ هـ. ق ملک محمود سیستانی را شکست داد و خراسان را که تحت تصرف وی درآمده بود را آزاد ساخت. در همین ایام در طی جنگ معروف کافرقلعه (۱۱۳۹ هـ) و دو جنگ بعدی «گازران» و «کبوتر خان»، (۱۱۴۴ هـ) طغیان ابدالیهای هرات به سرکردگی اللهیار خان و ذوالفقار خان را سرکوب کرد. همچنین با دادن اولیتیماتوم به روسیه، آنها را وادار به تخلیه نواحی شمالی ایران نمود. (۱۱۴۴ هـ). در سال ۱۱۴۳ هـ طی چند جنگ، مرزهای غربی ایران را از اشغال ترکان عثمانی آزاد ساخت. همچنین نوبتی دیگر، در طی سالهای ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۸ هـ. بقیه نواحی غربی ایران (همدان، کرمانشاه، آذربایجان)، همچنین مناطق قفقاز تا داغستان و گرجستان و ارمنستان را دست ترکان عثمانی خارج ساخت. علاوه بر این شورشهای داخلی مدعیانی چون محمد خان بلوچ، سام میرزا، صفی میرزا، .. را منکوب کرد. همچنین در طی سه جنگ مهماندوست (دامغان)، مورچه خورت (اصفهان) و زرقان (شیراز) در طی سالهای ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ افغانها را شکست داده ایران را لوس وجود آنها آزاد ساخته، به استیلا ۷ ساله آنها خاتمه داد.^{۴۵}

آخرین نمود جنگی نادر قبل از تاجگذاری، جنگ وی با ترکان عثمانی در منطقه مرداتپه واقع در ایروان در سال ۱۱۴۸ هـ. بوقوع پیوست که به شکست عثمانی و کشته شدن عبدالله پاشاه فرماندهی سپاه عثمانی منتهی گردید. ترکان عثمانی از ترس اقتدار نادر بود، پیشنهاد صلح دادند. نادر نیز علیرغم پیروزی بدان تن داد. طبق این عهدنامه که در تاریخ معروف به معاهده‌ی «ارز نه الروم» گردید، قرار شد که تمام شهرهایی که قبل از سال ۱۱۳۵ هـ. به ایران تعلق داشت و دولت عثمانی بر اثر ضعف دولت صفوی، به اشغال خود درآورده بود به ایران مسترد دارد.

انگیزه اصلی نادر از انعقاد صلح مزبور و عدم پی گیری جنگهایش با عثمانی را، در واقع بدین خاطر می‌توان تصور کرد که او می‌خواست تکلیف سلطنت ایران را که در این ایام به ظاهر در دست شاه عباس سوم پسر شاه طهماسب دوم بود روشن کند. نادر بر اثر رشادتها و دلاوری‌ها و به دست آوردن فتوحات چشمگیر خویش، در این زمان به عنوان یک قهرمان در اذهان مردم مطرح شده بود. اکنون بهترین فرصت بود که وی بتواند زمینه را برای پادشاهی خویش فراهم نماید. لذا در سال ۱۱۴۸ هـ بعد از جنگهای قفقاز، از ارس گذشته وارد دشت مغان شد. در آنجا دستور توقف اردو را صادر کرده با ارسال فرامینی به نقاط مختلف کشور، از سران طوایف و قبایل و بزرگان کشور دعوت نمود تا بزودی به حضور وی برسند. بدنبال این دعوت، بعد از مدتی قریب صد هزار نفر بهم رسیدند.

نادر وقتی مردم را در دشت مغان جمع کرد به آنها پیشنهاد کرد که تکلیف سلطنت را روشن کنند و برای این کار سه روز مهلت داد. بعد از سه روز همگی گفتند که:

«چون اراده خداوندی بر آن قرار گرفته است که سلطنت

در ایران با زور شمشیر او مستقر گردد کسی جز او شایسته

پادشاهی نیست و چون جان و مال آنها به دست او محفوظ مانده

است، بنابراین رهین منت اویند.

طهماسبقلی خان پاسخ داد:

درست است که من از روزی که مردم را به صحنه‌ی جنگ

رهبری کردم خداوند یار من بوده است. خود شما موفقیت‌های

عجیب ارتش ایران را دیده‌اید، و مقصود من از دعوت شما این

نبوده است که از من تشکر کنید. ولی از آنجا که رأی خداوند بر آن

قرار گرفته است که بازوی ضعیف من وسیله‌ای برای اجرای قدرت

نامحدود او شود، به چند شرط با پیشنهاد شما موافقت می‌کنم. شما

مختارید هر تصمیمی که می‌خواهید بگیرید و به من کمک کنید تا

مملکت را به عظمت دوره بزرگترین پادشاهان ایران برسانم. ولی اگر می‌خواهید مرا به سلطنت بردارید باید با چند شرط من موافقت کنید. اول آنکه پادشاهی را در خانواده من موروثی کنید. دوم آنکه هیچیک از اعضای سلسله سابق را در خانه خود راه ندهید و کاری نکنید که موجب شورش و ناامنی شود. سوم آنکه عمر و عثمان و ابوبکر را لعن و سب نکنید و در مجالس پرشوری که به مناسبت مرگ حسین (ع) بر پا می‌شود شرکت نجوید. و از آنجا که در نتیجه اختلاف بین شیعی و سنی خود بسیار ریخته شده است، مجمعی از علما تشکیل دهید تا این اختلاف را که به عقیده من مهم نیست بر طرف کنند.»^{۴۶}

نادر از برگزاری این مراسم اهداف مختلفی در سر می‌پروراند که یکی از آنها مشروعیت بخشیدن به سلطنت خویش از طریق جلب رضایت و تأیید بزرگان کشور بود. زیرا او نمی‌خواست حکومت وی در انظار مردم غاصبانه تلقی شود. از طرفی نگران آن بود که مبادا مردم هنوز دل بسته خاندان صفویه باشند. لذا بدین فکر افتاد که آنها را باید در محک آزمایش قرار می‌داد. نادر طی نطقی که در خلوت در جمع گروهی از نزدیکان خود نمود نگرانی خود را از این مسئله رو نمایی کرد. آنجایی که گفت:

«چون دشت مغان مضرب سرادقات اجلال گردید، روزی با چند نفر از مقربان بساط عزت، که مداخل امور دین و دولت بودند، در خلوت گفتگویی در باب تعیین سلطنت و قایم مقام امور خلافت، که اهم مهم است، به میان آورد که: چون مدتی است پا در رکاب سعادت نهاده، و گردنکشان و طاغیان ایران را به ضرب شمشیر به اطاعت درآورده، حوزه ممالک را از وجود اهل فتنه و فساد پرداخته، همگی مطیع امر و نهی ما گردیده(اند) الحال مملکت را پادشاه صاحب وجودی ضروری است. و در ممالک ایران هر

چند صاحب اختیار و فرمانروایی جز ما نمی‌باشد، ولی احتمال دارد که سرکردگان و سرخیلان بلکه عموم اهالی ایران یکی از اولاد نامدار و احفاد بزرگوار سلاطین صفویه را به پادشاهی برداشته، تعس و تصدیع چندین ساله ما را ضایع و برطرف گردانند»^{۴۷}

در این جلسه خصوصی، همگی به سلطنت نادر رضایت دادند. اما به قول مروی، حسنعلی خان معیرالممالک، پیشنهاد کرد که برای برطرف شدن این شبهات، بهتر آن است که بزرگان و امرای کشور را فراخوانده، از همه امضاء بگیریید. نادر این رأی را پذیرفت و به دنبال آن، اقدام به دعوت از سران کشور کرد.

بعد از این که حکام، خوانین و عموم رؤسا و سرکردگان ایران در دشت مغان گرد هم آمدند، نادر به طهماسب خان وکیل الدوله و احمد خان مروی و حسنعلی خان معیر باشی دستور داد که از طرف وی به حضار بگویند که نادر می‌گوید:

«اراده آن داریم که به خراسان رفته در کلات سکنی نموده، دست از شورش و لشکرکشی برداشته، به عبادت درگاه صمدیت اشتغال داریم. و پادشاه شما شاه طهماسب است و هر کس خواهش سلطنت آن (را) دارد، عرض نمایم که از آن قدار معمول و مرعی داریم. و [اگر] آن را هم نخواستید، هر کس از اولاد و احفاد صفویه را خواسته [باشید]، بگویید که آن را پادشاه نمایم.»^{۴۸}

وقتی مردم سخنان نادر را شنیدند همگی اذعان کردند که ما در چنین شرایطی غیر از ایشان کسی را لایق تر برای پادشاهی نمی‌شناسیم.

«چون خوانین مذکور چگونگی فرمایش نواب صاحبقران را به سرکردگان تقریر ساختند، تمامی عرض کردند که: ما را پادشاه و صاحب اختیاری بدون آن حضرت نمی‌شاید. و جمیع ممالک ایران در دست رومیه و افاغنه و لزگی بود، و الحمدالله امروز احدی از معاندین در عرصه ممالک نمانده، که همگی مخالفین را بندگان

گیتی ستان به ضرب شمشیر الماس فام قتیل و اسیر نموده، صفحه
ممالک را از لوٹ وجود ایشان مصفی و مجلی گردانید، و رعایا
فارغ‌البال در مهد امان آسوده و مرفه الحال می‌باشند، و ما را
فرمانروایی به جز صاحبقران زمان نمی‌باشد.»^{۴۹}

نادر برای پی بردن به مکنونات باطنی مردم دست به ترفندها و نمایش هایی زد
که، از جمله آنها یکی این بود که به بزرگان حاضر در مجلس طی مراسم شرابخواری که بر
پا کرده بود، شراب خوراند تا مگر در حالت مستی منویات درونی خود را آشکار کنند.
مروی تصریح می‌کند که این نقشه‌ها نیز نتیجه‌ای نداد زیرا همگی از سر ترس و طوع
رضایت به پادشاهی او دادند. چنانکه وقتی نادر در حضور یکی از بزرگان افشار یعنی
باباخان چاپوشی اظهار کرد که:

«اراده ما چنان است، که ترک لشکرکشی نموده، در
گوشه‌ای به عبادت معبود خود مشغول شویم.

چون مشارالیه مرد سخندان اراده فهم مدبری [بود]، موافق
مزاج اشرف عرض کرد که: طایفه افشار هشتاد هزار خانواریم، کی
راضی می‌شویم، که پادشاهی بر دیگری قرار گیرد، و نواب اشرف را
نیز نخواهیم گذاشت، که رفته عبادت اختیار نماید. زیرا که عبادتی
بهتر از داد مظلوم از ظالم گرفتن نمی‌باشد. پادشاه و قبله ما تو
خواهی بود.

نواب اقدس را ناخوش آمده، گفت: مگر پادشاهی به زور
می‌باشد؟ باباخان عرض نمود که: اگر به زور نمی‌بود، شمشیر
خلقت نمی‌شد، و امروز دنیا به کام ماست، که می‌گذاریم که دیگری
پادشاه شود.

نواب اقدس فرمود طناب به گلوی باباخان انداخته، گفت:
تو را به قتل می‌رسانم، دست از من بدارید، و هر کس را اراده
دارید، پادشاه نمایید.

باباخان، در چنان حالت که طناب به گردن او انداخته
بودند، به همان حرف خود ثابت بود.

نواب اقدس گفت: مردم ایران سخت بی‌حیا بوده‌اند و
طناب از گلوی باباخان درآورده، مرخص فرمود.^{۵۰}

به هر حال همانطور که اشاره شد، هدف اصلی نادر دست یابی به تخت و تاج
پادشاهی بود و این همه، جز نمایش بیش نبود. وی هر کس را که مخالفت می‌کرد به اقتدار
از بین می‌برد بنابراین مردم چاره‌ای جز پذیرش سلطنت وی را نداشتند:

«تا مدت سه چهار یوم که خوانین استفسار می‌نمودند،
همگی این جواب [را] می‌دادند. و اکثری می‌گفتند که: مگر چاره‌ای
به جز راضی شدن داریم؟ به مجری که قسم دیگر افاده نماییم، کند
و دو شاخه که بر بالای هم ریخته اند. هر گاه [در] حال به قتل
نیاورد، در کنده و دو شاخه محبوس خواهد شد.»^{۵۱}

سرانجام نادر بعد از این که رضایت همه مردم را جلب کرد، مراسم تاجگذاری
خویش را برگزار کرد، در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ بر تخت سلطنت ایران نشست، به نام نادرشاه
معروف گردید.^{۵۲} خطابه دشت مغان این گونه بیان می‌شود که نادر گفت:

«شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاه زاده
ایشان در مهد سریر بقا موجودند، ایشان را و یا هر کس را که
برازنده افسر سروری دانند به ریاست و سلطنت بردارند، ما آنچه
کوشش و سعی بود در این چند سال بجا آوردیم، و ولایات ایشان
را باسیران ایشان از دست افغان و روس و رومی رها کردیم.
حافظ می‌گوید:

حاليا مصلحت وقت در آن می‌بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم»^{۵۳}

میرزا مهدی خان اضافه می‌کند، با وجود این که تا یک ماه این گفتگو ادامه داشت

همگی حضار گفتند ما جز تو کسی را شایسته این مقام نمی‌دانیم. سرانجام نادر گفت:

«از زمان رحلت سید المرسلین و خاتم النبیین (ص) چهار خلیفه

بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده که هند و روم و ترکستان همگی بر

خلاف ایشان قایلند، و در ایران نیز هم سابقاً همین مذهب رایج و متداول

بود، خاقان گیتی‌ستان، شاه اسماعیل صفوی طاب الله گواه، و جعل الجنه

مثواه در مبادی و حال بنا بر صلاح دولت خود، آن مذهب را متروک و

مذهب تشیع را شایع و مسلوک ساخته بعلاوه آن سب و رفض که فعل

بیهوده و مایه مفسدات در السنه، و افواه عوام و اوباش جاری کرده، شر و

شرارت بر چنخماق زده، بر همزنی برانگیخت و خاک ایران را به خون و

فساد آمیخت. مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد، این مفسده عظمی

از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد.

هر گاه اهل ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند،

باید این ملت را که مخالف رویه‌ی اسلاف کرام و ارواح عظام نواب همایون

ماست، تارک و به مذهب اهل سنت و جماعت، سالک شوند. لیکن چون

امام همام جعفر ابن امام محمد باقر علیه السلام امام به حق ناطق است، در

فروع مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند، ایشان نیز متفق الراء این

حکم را به سمع رضا اصغاد داشته، کل جعفری این مذهب حنیف را آرایش

دستار روزگار خود ساختند و وثیقه برای توكید و استقرار این مطلب مرقوم

و به مهر پاک اعتقادی، مختوم ساخته، به خزانه عامره سپردند.»^{۵۴}

خطابه نادر در قندهار:

نخستین اقدامی که نادر بعد از تاجگذاری در سال ۱۱۴۸ هـ.م معطوف نظر خویش ساخت، سرکوبی افغانه غلجایی و استرداد قندهار بود. نادر برادر خود ابراهیم خان ظهیرالدوله را بر آذربایجان گماشت آنگاه به تنبیه و تأدیب طایفه کرد یزیدی در سلدوز مراغه پرداخت. سپس راهی قزوین شد، در آنجا نماینده روسیه به ملاقات نادر آمده نادر آنها را پذیرفت و از ملکه روسیه تقاضای مواصلت نمود و آرزو کرد که پس از فتح قندهار این دیدار عملی شود. سپس سفر را مرخص کرده، از راه تهران و قم به اصفهان رهسپار گردید. در هشتم جمادی الاولی ۱۱۴۹ هـ.م برای سرکوبی علیمردان خان بختیاری عازم منطقه بختیاری گردید. نادر پس از آرام کردن منطقه و سرکوبی علیمردان خان، در ۹ جمادی الثانی ۱۱۴۹ هـ.م بعد از یک ماه به اصفهان برگشت.^{۵۵} در این هنگام، محمد تقی بیگلربیگی فارس را مأمور فتح جزایر بحرین و سرکوب اعراب آن خطه کرد. بدین ترتیب، در سال ۱۱۴۹ هـ.م با فتوحات سردار مزبور تسلط ایران بر جزایر بحرین بار دیگر تثبیت گردید.^{۵۶}

نادر در ۱۷ رجب ۱۱۴۹ هـ.م از اصفهان، از طریق ابرقو، کرمان و سیستان، دلخک و دلارام به سوی قندهار عازم شد. سرانجام در ۲۱ شوال از آب هیلمند گذشته به قندهار رسید، حسین خان هوتکی فرماندار قندهار در قلعه تحصن جست به مقاومت مبادرت ورزید. نادر چون پیش بینی طولانی شدن محاصره را کرد لذا دستور داد در کنار قندهار شهری با امکانات لازم بسازند این امر تحقق یافت اسم آن را نادرآباد گذاشت.^{۵۷} محاصره قندهار مدت ده سال طول کشید اما حسین سلطان همچنان پایداری می نمود. در این هنگام نادر در جمع سپاهیان نطقی ایراد کرد و طی آن عده‌ای دواطلب خواست تا به هر طریقی قلعه را تسخیر کنند، بدین قرار:

«روزانه دیگر که این آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشور
گیر دیده متحصنان قلعه مستدیر را خیره ساخت، و شعشعه برق
شمشیر جمشید خورشید، لوامع تسخیر بر ساخت حصار فیروزه
گون گردون انداخت. فرمان واجب الاذعان چنان نفاذ یافت که:

امرای انجم سپاه از قبیل امیر اصلان خان و اما موردی خان برادران مادری آن حضرت، و خانجان و مصطفی خان و محمد علی خان افشار، و مولقلی خان جارچی باشی، و جلیل بیگ چنداول باشی، و علیرضا بیگ نسقچی باشی قزوینی ولد ابوالحسن خان، و خانعلی خان کولکلان و غنی خان و موسی خان ابدالی و قاسم خان و محمد حسین خان قاجار، و فتحعلی خان سیستانی، و اسماعیل خان فراهی، و جمشید سلطان هزاره، و غیره مین باشیان و پانصد مین باشیان وارد حضور فیض گنجور صاحبقرانی گردیدند.

مقرر فرمود که: حال مدت ده ماه هلالی می‌شود، که دور و دایره قلعه قندهار را مرکز وار احاطه نموده، لوازم جد و جهد خود را روز بروز در تزیید و تضاعف می‌رسانند. اما امری که خاطر خواه اولیای دولت قاهره باشد. متمشی نمی‌گردد. و حال اراده ما چنان قرار یافته، که جمعی از نامداران ظفر توأمان که گوی سبقت ربوده باشند. دوطلب [شده] و قد مردی علم نموده، یورش به قلعه برده، جبراً و قهراً تسخیر نمایند. و هر یک از آن جماعت در مجادله و محاربه قدم در عقب گذارند، نسقچیان غلیظ و شدید تعیین می‌نمایم، که سر آن را از قلعه بدن جدا نموده، وعبرت عالمیان گردانند.

چون سرکردگان و سرخیلان و مین باشیان از مضمون سخن مودت مشحون صاحبقرانی مطلع گردیدند. همگی انگشت قبول بر دیده نهاده، معاودت به خیمه‌های خود نمودند. و نامداران و دلاوران را احضار نموده، به نحوی که امر قضا جریان صادر گردیده بود گوشزد خاص و عام نمودند. و از هر دسته که به قدر یک‌هزار نفر بودند، بیست یا سی و یا ده نفر دوطلب گشته، مصمم قتال و

جدال گردیدند. و بعد از خاطر جمعی سرکردگان آن نامداران وارد حضور فیض گنجور همایون گشتند.

و صاحبقران دوران مجدداً به لفظ گهربار خود فرمود که: «هر یک از شما که اراده تسخیر این قلعه را پیشنهاد خاطر خود ساخته، و وارد حضور گردیده‌اید، دانسته و آگاه باشید که هر گاه قلعه مذکوره را مفتوح نمودید هر نفر شما را مبلغ یکهزار نادری که عبارت از پنجاه [تومان] است به شما تسلیم [خواهد شد] و اموال و غنایم که از قلعه تصرف نمایید، از آن شما خواهد بود. و هر گاه روی از معرکه برگردانید، به خدای لایزال قسم، که نسقچیان تعیین نموده‌ام که سر شما را از قلعه بدن جدا ساخته، و جسد شما را طعمه ذئاب و کلاب می‌گردانم. و حال مراجعت به خیمه‌های خود نموده، امروز و امشب معقول مشورت کرده، فردا وارد حضور گردند، که بدانچه رای صواب نمای همایون اقتضا نماید، از آن قرار مرعی و مرتب خواهم گردانید».

نامداران و دلاوران در آن روز مراجعت، و اکثر از کم حوصلگان بیمایه و بی جگران پرفسانه از گفتار خود نادم و پشیمان گشته و دیگران کفن در گردن خود نموده، به قدر سه هزار نفر، همگی یکدل و یکجهت گشته، وارد حضور ساطع النور اقدس گشتند.

چون امیر کشور گیر قول و فعل آن طایفه را بر خود ظاهر گردانید، که در امری که رجوع فرموده تخلف نخواهند ورزید، همگی آن نامداران ظفر همعنان را نوازشات بسیار و دل آسایی بیشمار داده، مقرر فرمود که در آن شب در کناره اردوی کیوان پوی توقف نمودند. «^{۵۸}

بعد از این نطق، حدود ۳ هزار نفر داوطلب شده، فرمان نادر را پذیرفته حمله را آغاز کردند که به دنبال آن، به قدر هشتاد هزار نفر نیز آماده هجوم شدند. بالاخره در ذی الحجه ۱۱۵۰ بعد از درگیری هولناک، سپاه افغانه علی‌رغم مقاومت، شکست خورده، قندهار به تصرف نادر درآمد. در این جنگ، حسین سلطان اسیر شد که به قولی توسط نادر به ری فرستاده شدف بنا به قول دیگر به دستور نادر مخفیانه به قتل رساندند.^{۵۹} آروتین، بر آن است که نادر وی را نزد شاه طهماسب در سبزوار فرستاد، در آنجا به دستور او کشته شد^{۶۰} فتح قندهار روی هم رفته، سیزده ماه و پنج روز طول کشید.^{۶۱}

خطابه‌های نادر در لشکرکشی به هند:

نادر بعد از فتح قندهار در بهار سال ۱۱۵۱ هـ متوجه هند شد. درباره علل حمله نادر به هند محققان دلایل مختلفی را ذکر کرده‌اند. از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- نادر برای دست یابی به ثروت عظیم هندوستان و آگاهی از بی‌لیاقتی گورکانیان به هند حمله کرد.^{۶۲}

۲- بهانه حمله نادر این بود که محمد شاه بعضی از افغانها را به هند راه داده و سفیر نادر را در هند باز داشت و توقیف کرده بود. نادر از قبل، نقشه فتح هندوستان را در سر می‌پرورانده است لذا مسئله مزبور را بهانه حمله به هند قرار داد.^{۶۳}

۳- برخی برآنند که در ترغیب نادر به هند، نظام‌الملک صوبه دار ایالت پرکنه دکن، نقش مستقیم، داشته لیکن چنانکه ملکم تصریح کرده دلیلی بر این ادعا وجود ندارد.^{۶۴} با وجود این، او تر می‌نویسد:

«در هنگامی که نادرشاه می‌کوشید هر چه زودتر پیروزی را به دست آورد، نامه‌های نظام‌الملک و سعادت خان را دریافت کرد. آنان صمیمانه دخواست کرده بودند که نادرشاه، ارتش خود به هندوستان عزیزمت نماید.»^{۶۵}

۴- هنوی معتقد است لشکرکشی نادر به هند بدون شک به سبب طمع و جاه طلبی و علاقه شدید وی به شهرت روی داده است.^{۶۶}

۵- میرزا مهدی خان استرآبادی بر آن است نادر برای رساندن مرزهای ایران به حدود تاریخی اش به هند حمله کرد. آنجا که می‌نویسد:

«چون ولایت غزنین و کابل از ده‌ریر زمان از امهات ممالک خراسان شمرده می‌شد، در اوایل ورود به قندهار برای محمد شاه نامه‌ای نوشت ضمن آن از این هدف خود یاد کرد اما محمد شاه به نامه وی اعتنایی نکرد. عزم خود را برای تسخیر هند راسخ کرد.^{۶۷}

۶- بازن معتقد است نادر قصد داشت به عثمانی حمله کند اما چون پول نداشت به هند حمله کرد. «رایحه ثروت هند حتی از بوی تندترین و خوشبوترین ادویه آن کشور بهتر به مشام نادر می‌رسید. و این تحریک را انگیزه حمله به عثمانی به حد اعلای خود می‌رسانید. پول هند ضامن گشایش سرزمین عثمانی همواره در ذهن نادر نقش داشت و در پای دیوار قندهار بدان می‌اندیشید.»^{۶۸}

۷- فقر مردم ایران بر اثر جنگهای ممتد و نیز نیاز نادر به تأمین منابع جدید مالی برای ارتش خود مهمترین دلیل حمله وی به هند می‌باشد.^{۶۹}

۸- حمله نادر به هند را با توجه به قصور محمد شاه در راستای اجرای اوامر وی، نمی‌توان تجاوز خواند.

«نادر استاد سیاست و سیاستمداری برای اعلام جنگ به هند حالت مناسبی ایجاد کرد. او به راهی قدم گذاشت که مطمئناً ملل بیطرف و دوستداران قوانین بین‌المللی، تهاجم وی را به هندوستان نمی‌توانند به عنوان یک اقدام تجاوز گرانه بی‌دلیل، محکوم کنند»^{۷۰}

خطابه قندهار:

به هر حال نادر عزم خود را برای حمله به هند جزم کرد آنگاه برای رفتن بدان سرزمین، راه غزنین، کابل، جلال آباد، پیشاور، لاهور، دهلی را برگزید پیش از آن که حرکت کند همه سپاه را در دشت بیرون نادر آباد، سان دیده ابتدا حمد خدا را بجا آورد سپس از ذکر حضرت رسول (ص) و صحابه، گفت:

«ای سرکردگان خوانین بزرگ، ای قزلباشهای شجاع و جانباز، ما برای خونخواهی سفیر ایران (بقیدحیات)، برای درهم کوبیدن پناهگاه یاغیان، برای اخذ غرامت زیان‌هایی که در سی سال اخیر غلزائیا به ما وارد کرده‌اند و علل دیگر که به سرکردگان شما گوشزد شده به هندوستان حمله ور خواهم شد.

سربازان من دشواریهای گذشتن از دربندهای سخت و رشته کوههای بلند و رودهای بزرگ در راه ما بسیار است. ما باید به ارتش پادشاه هندوستان بچنگیم و سخت خود را در چنین جنگ بزرگی آزمایش کنیم. پیروزی و کامیابی ما مردم ایران را سربلند می‌کند و شکست ما آنها را به بیچارگی خواهد انداخت. در این جنگ بزرگ نه تنها ما بلکه همه توده از گنجینه‌های هنگفت هندوستان بهره‌مند خواهد شد. ما بزودی حرکت خود را آغاز کرده، طبق روال همیشگی من خود همه جا پیشاپیش شما هستم و سعی خواهم داشت رهبری‌ها را به بهترین طریق ممکنه انجام دهد. برویم که خدا با ماست. ..»^{۷۱}

نطق نادر به قدری در سربازان اثر کرد که: «هر سربازی می‌خواست با ذکر عباراتی خود را برای جانفشانی در راه ایران و نادر اعلام نماید که در نتیجه کلماتی مفهوم نشده و مهمه سربازان به غرش طوفان و آوای رعد بیشتر شباهت داشت.»^{۷۲}

نادر در روز ۲۲ صفر ۱۱۵۱ به غزنین رسید آنجا را به راحتی تسخیر نمود.^{۷۳}
سپس به تصرف کابل، جلال آباد، تنگه خیبر و پیشاور پرداخت. بعد از گذشتن از رودخانه
سند، در ۲۰ شوال ۱۱۵۱ بدون درگیری اقدام به تسخیر لاهور نمود^{۷۴}

خطابه لاهور:

هنگامی که نادر در لاهور بود جاسوسان خبر دادند که شمار سپاهیان دشمن
(محمدشاه) بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر می‌باشد. توپخانه بسیار بزرگی با فیل‌های جنگی آماده
کرده است. این اخبار هنگامی که در میان سپاهیان پیچید احساس بیم و ناامیدی کردند.
اضطراب سربازان باعث شد تا نادر در میدان بزرگ ارک لاهور، همه سران سپاه و افسران
خود را گرد آورده، با گفتارهای آتشین، خون آنها را به جوش آورد:

«فردا ما حرکت خود را به طرف دهلی شروع می‌کنیم. به
افرادتان گوشزد کنید که از زیادی تعداد سربازان دشمن و انبوهی
توپخانه دشمن نباید هراس داشته باشند، مگر فراموش کرده‌اند(اید)
که ما در مراد تپه بعده ده برابر خود آن هم سربازان آموزش دیده به
سبک فرنگ غلبه کردیم.

دشمن ممکن است توپ‌های زیادی داشته باشد ولی یقین
داشته باشید که توپچی حسابی ندارند و من خبردارم که زیاد تمرین
نکرده‌اند.

در مورد فیلها هم نگران نباشند من به موقع طرز مقابله با
آنان و نابود کردنشان را به همه یاد خواهیم داد. فراموش نکنید که
باید هر سر بازی به اندازه سه روز خواروبار و اگر شد بیشتر همراه
داشته سرب و باروت هم به حد کافی موجود باشد. رفتار سربازان
با مردم دوستانه باشد اگر خدای نکرده سربازی به مال کسی تجاوز
کند نباید انتظار گذشت از ما داشته باشد. بروید واحدهای خود را

صبح زود در میدان خارج شهر حاضر کنید، من چند کلمه با آنها صحبت خواهم کرد.

روز هیجدهم ارتش نادر ی که به واسطه درگیری‌های محلی و تشکیل چند پادگان در قلاع سر راه خود چند هزار نفری از تعدادشان کاسته شده بود در بیرون شهر لاهور اجتماع کرد و پس از حاضر شدن نادر بانصرالله و حاجی خان و چند نفر دیگر سواره آمده روی بلندی رفته و پس از آن که سربازان را که با مشاهده او فریاد زنده باد برآورده بودند با اشاره دست ساکت نمود چنین گفت:

سپاهیان جنگجوی من آی قزل باشهای شجاع همین امروز ما به طرف دهلی حرکت می‌کنیم. شماها دیده‌اید که ما تاکنون در تمام جنگها پیروز بوده‌ایم، بیاری خدای توانا در این جنگها که از همه جنگهای گذشته مهیب‌تر و خونین‌تر خواهد بود باید کامیاب شویم. ما باید زور و بازوی مردانه خود را به جهانیان نشان بدهیم. می‌دانم که با فداکاریهای شما ما سر بلند و پیروز به ایران باز خواهیم گشت.»^{۷۵}

وقتی سخنان نادر به اینجا رسید «از تمام جمعیت و انبوه فریادهایی به آسمان بلند و هر سربازی به نوبه خود سعی داشت با صدای بلند وعده فداکاری بدهد. نادر از تپه پائین آمد و ساعتی طول کشید تا ارتش آرایش متناسب رزمی گرفته سپس به طرف رودخانه ستلج راه افتادند»^{۷۶}

نادر از لاهور راه دهلی را در پیش گرفت. بعد از گرفتن دژ توری و عظیم آباد، سرانجام به کرنال در چند کیلومتری دهلی رسید. محمد شاه نیز با سپاه عظیم خود بدانجا رسید، در ۱۴ ذی‌القعدة ۱۱۵۱ طرفین آماده جنگ شدند. در این میدان جنگ تاریخی

هولناک و خونین درگرفت که سرانجام منجر به شکست سپاه محمد شاه گردید. محمد شاه تسلیم شد و پیمان متارکه جنگ را در ۱۹ ذی القعدة با نادرشاه منعقد کرد. بعد از این که محمد شاه وارد سراپرده نادرشاه گردید، شاه ایران بر خاسته، چند گامی پیش آمد، دو پادشاه یکدیگر را دوستانه در آغوش گرفتند. و نادر از وی پذیرایی گرمی نمود آنگاه روی مسندی کنار خود نشاند. در این هنگام نادر، پس از تعارفات معمول چنین گفت:

«در شگفتم که چگونه سرنوشت واداره سرزمین با عظمت

هندوستان را این چنین به لابلای گری و بی توجهی سپرده‌اید، راه آن اندازه باز باشد که من بتوانم به آسانی بدینجا بیایم زمانی که آگاه شدید که من از قندهار بعزم هندوستان به راه افتادم، آیا پیش بینی و احتیاط، فرمان نمی‌داد که از زندگی آرام در پایتخت دست بردارید و با ارتش بزرگ خود تا به لاهور پیش بیایید، و یکی از سرداران کاردان را برای جلوگیری و نبرد به کابل بفرستید؟ شگفت انگیزتر آن که می‌بینم با چه بی پروایی بزرگی خود را با من، یعنی خصم در حال پیکار، روبرو کرده‌اید، می‌دانید که در فنون جنگی، خبط و خطای یک شاه که فرمانده کل نیرو بشمار می‌رود، این است که خود را این چنین آسان در دسترس دشمن بگذارد. من اگر نقشه شومی داشتم، خدا راضی نخواهد بود که آن را انجام دهم، اما با پیش آمدن چنین هنگامه‌ای، چگونه می‌توانید خود را در دامی که افتاده‌اید رها سازید؟ اکنون ماهیت همه درباریان و کارگزاران شما آن اندازه بر من روشن شده است، که می‌توانم بگویم، همگی آنان، از کوچک و بزرگ، بی غیرت و بی شخصیت و خائن و فاقد عرق ملی می‌باشند. نقشه و هدف من این نیست که تاج و تخت شما را به چنگ آورم. اکنون آنچه را که می‌خواهم، تماشای پایتخت شماست و میل دارم چند روزی را در آنجا بگذرانم، و سپس به

ایران برگردم. با گفتن چند کلمه آخر، دست بروی قران مجید نهاد، و سوگند یاد کرد که بدانچه که می‌گوید، متعهد و پای بند بوده و ایستادگی خواهد کرد.^{۷۷}»

نادر هدف خود را از آمدن به هند ملاقات با پادشاه هند می‌دانسته، زیرا نادر معتقد بود که گورکانیان و طایفه افشار در اصل و نسب از یک اصل واحدند اما همانطور که اشاره شد انگیزه نادر از حمله به هند بسیار جدی تر از این مسئله بود:

«حضرت صاحبقران از راه ملامت و احسان در آمده، کمال عزت و احترام که لوازم فروتنی و یگانگی بوده باشد، به عمل آورد، فرمود که: چون بندگان همایون ما به جماعت افشار اشتها داریم، افشار نیز از تیره (های) ترکمان است، و جد و آبای ما به سلسله ترکمانی متصل، در این صورت این دو دولت متصل به ایل جلیل گورکانی است. و غرض آمدن ما بدین نواحی محض ملاقات بندگان عظیم الشأن شماست.»^{۷۸}

نادر در ادامه سخنان خود گفت: «عنقریب مجدداً پادشاهی ممالک مذکوره را در کف کفایت آن خواهم گذاشت»^{۷۹}

نادر بعد از این که دهلی را فتح کرد و به خواسته‌های خویش جامه عمل پوشاند، تاج پادشاهی هند را مجدداً به محمد شاه واگذار کرد در گفتگویی که بین او و محمد شاه در حضور سران و بزرگان انجام گرفت این مسأله کاملاً روشن می‌گردد:

«القصه، چون آن بزم به انتها رسید، حضرت صاحبقران آنچه لازمه مهربانی و شفقت و اتحاد و یگانگی فیما بین آن دو پادشاه گردون چشم بود به عمل آورد. و بعد از نوازشات بسیار به لفظ گهر بار فرمود: چون سلسله علیه نواب همایون، ترکمان، و پادشاه مبادی آداب نیز ترکمان است، و فیما بین جدایی و مغایرت منظور نیست، و خصوص در این اوان که مواصلت تجدید به عمل

آمده، و خصوصیت یگانگی به وقوع انجامید، و غرض از ورود ما بدین نواحی همان اسم و رسم است که تا انقراض عالم باقی باشد، و همت دریا نوال ما هفت دریا را در زیر قدم اشهب گیتی نورد ما بیقدرتر از کاسه حباب ساخته، و شفقت ما هفت اقلیم عالم را چون مردمک دیده به یک نظر نگاه آباد و ویران می‌تواند ساخت، در این صورت پادشاهی ممالک هندوستان را با تاج و تخت و نگین بدان اعز با عز و تمکین شفقت و مرحمت فرمودیم. ^{۸۰}»

بعد از این سخنان نادر از جا برخاست و تاج پادشاهی را با دست خود بر سر

محمد شاه گذاشت. ^{۸۱}

نتیجه گیری:

سقوط امپراتوری صفویه به دست افغانه، که نه در عده و نه در آنان برابری می‌کردند، یکی از وقایع شگفت انگیز تاریخ ایران محسوب می‌شود. هیچ تیره روزی بالاتر از این نمی‌توان تصور کرد که، کار یک دولت بدانجا کشیده شود که پادشاه آن با دست خویش تاج پادشاهی‌اش را بر سر دشمن گزارد. بدنبال این حادثه فاجعه‌انگیز، یعنی سلطه افغانه بر ایران، دولت صفوی سقوط کرد، حکومت مرکزی از ایران رخت بر بست، در عوض زمینه برای ظهور مدعیان و ماجراجویان قدرت، در داخل و تحریض حرص و طمع دولتهای همسایه خارجی یعنی عثمانی و روسیه به این سرزمین، آماده گردید. در واقع فاصله سالهای ۱۱۳۵ تا ۱۱۴۸ هـ که از سقوط صفویه شروع می‌شود و تا تاجگذاری نادر در دشت مغان ادامه پیدا میکند، یکی از آشفته‌ترین دوران تاریخ ایران به شمار می‌رود. در چنین شرایطی، اگر مرد قدرتمند و شجاع و وطن خواهی چون نادر ظهور نمی‌کرد و به بحران خاتمه نمی‌داد معلوم نبود سرنوشت مملکت ایران به کجا می‌انجامید. خدمتی که نادر به تاریخ و تمامیت ارضی ایران کرد، بس شایسته تقدیر و سپاسگزاری می‌باشد. او از خود

چهره ماندگار در حد قهرمان ملی به جای گذاشت. گر چه بر اثر رفتار ناپسند وی در اواخر عمر، خدشه‌ای جبران ناپذیر به این چهره حماسی وارد شد.

به هر حال، از وقایعی که در این ایام رخ داده و نادر صحنه گردان اصلی آن بود و

نیز آنچه که درباره خطابه‌های وی ذکر شد، می‌توان نتایج ذیل را به دست داد:

- ایران، علیرغم این که در طول تاریخ بارها، آماج هجومهای بزرگ و کوچک اقوام مختلف قرار گرفته، هیچ وقت هویت خود را به عنوان یک کشور و قدرت مستقل از دست نداده است.

- تاکتیک‌های بی‌نظیری که نادر، در لشکرکشی‌های خویش، به کار برده و از آن طریق قدرتمندترین دول آن زمان را به زانو درآورده، به قدری چشمگیر است که وی را می‌توان در ردیف نوابغ نظامی به شمار آورد.

- نادر برای تحریک احساسات سربازانش بیشتر روی ملیت و غیرت مردانگی آنها تکیه می‌کرده است.

- بیشتر خطابه‌های نادر در جمع سربازان یا افسران و فرماندهان سپاه ایراد شده است.

- نادر علاوه بر نبوغ نظامی در فن خطابه و نحوه تحریک احساسات مردم و جلب توبه آنها به خودنیز، هنرمندانه عمل می‌کرده است.

یادداشت‌ها:

- ۱- مستوفی، محمد حسن: زبده‌التواریخ، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۵، ص ۱۸۳.
- ۲- همان کتاب، ص ۱۸۲.
- ۳- مروی، محمدکاظم، عالم آرای نادری، به تصحیح محمد امین ریاحی، چ ۲، تهران، علم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۸۴.
- ۴- همان‌جا.
- ۵- همان کتاب، ص ۱۱۵.
- ۶- آصف، محمد هاشم: رستم‌التواریخ، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران، فردوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶.
- ۷- مروی، ج ۱، ص ۸۲۱.
- ۸- اوتر، ژان: سفرنامه، ترجمه دکتر علی اقبالی، چ ۲، تهران، جاویدان، ۱۳۴۶، ص ۱۲۵.
- ۹- مروی، ج ۱، ص ۱۲۰.
- ۱۰- شعبانی، رضا: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، چ ۲، تهران، نوین، ۱۳۶۹، ص ۶۸.
- ۱۱- طهرانی، محمد شفیع: مرآت واردات، تصحیح منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۱۹۵.
- ۱۲- نوایی، عبدالحسین: نادرشاه و بازماندگانش، تهران، زرین، ۱۳۶۸، ص ۱۲۴.
- ۱۳- کلانتر فارس، میرزا محمد: روزنامه، به تصحیح عباس اقبال، تهران، طهوری و سنایی، ۱۳۶۲، ص ۴.
- ۱۴- حزین لاهیجانی، شیخ محمد علی: تاریخ و سفرنامه حزین، به تصحیح علی دوانی، تهران، مرکز اسناد و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، صص ۷-۲۳۶ و ۲۴۲.
- ۱۵- نوایی، ص ۱۲۵.
- ۱۶- همان کتاب، ص ۱۲۷.

- ۱۷- همان کتاب، ص ۱۳۰.
- ۱۸- مروی، ج ۱، ص ۲۳۰.
- ۱۹- همان کتاب، ج ۱، ص ۲۳۰.
- ۲۰- همان کتاب، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۲۱- همان جا.
- ۲۲- همان جا.
- ۲۳- حزین لاهیجی، ص ۲۴۴.
- ۲۴- مروی، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ۲۵- ژان اوتر، ص ۱۳۰.
- ۲۶- افراسیابی، بهرام: عقاب کلات (ضمیمه پایانی خاطرات بازن، طبیب مخصوص نادر)، تهران، مهرفام، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲.
- ۲۷- مروی، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۲۸- ریاحی، محمد امین (گردآورنده): سفارت نامه‌های ایران، تهران، توس، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳.
- ۲۹- مرعشی، صفوی، میرزا محمد خلیل: مجمع‌التواریخ، به تصحیح عباس اقبال، تهران، طهوری و سنایی، ۱۳۶۲، ص ۸۴.
- ۳۰- مروی، ج ۱، ص ۲۳۴.
- ۳۱- اوتر، ص ۱۳۰.
- ۳۲- مروی، ج ۱، ص ۲۳۶.
- ۳۳- همان کتاب، ص ۲۴۶.
- ۳۴- استرآبادی، میرزا مهدی: تاریخ جهانگشای نادری، به تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹.
- ۳۵- حزین لاهیجی، ص ۲۵۵.

- ۳۶- هنوی، جونس: زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰، حزین لاهیجی، ص ۲۴۴.
- ۳۷- مروی، ج ۱، ص ۲۹۴.
- ۳۸- همان جا.
- ۳۹- همان کتاب، ص ۲۷۹.
- ۴۰- گمنام: حدیث نادرشاهی، به تصحیح رضا شعبانی، چ ۲، تهران، بعثت، ۱۳۷۶، ص ۲۶.
- ۴۱- مروی، ج ۱، ص ۳۰۰.
- ۴۲- هنوی، ص ۹۸.
- ۴۳- مروی، ج ۱، ص ۳۰۲.
- ۴۴- مینورسکی، و: تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۸.
- ۴۵- تهرانی، محمد شفیع: تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)، تصحیح رضا شعبانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۲۸.
- ۴۶- هنوی، ص ۷-۱۵۶.
- ۴۷- مروی، ج ۲، ص ۴۴۷.
- ۴۸- همان کتاب، ج ۲، ص ۴۵۳.
- ۴۹- همان کتاب، ص ۴۵۴.
- ۵۰- همان کتاب، ص ۴۵۵.
- ۵۱- همان کتاب، ص ۴۵۴.
- ۵۲- همان کتاب، ص ۴۵۶.
- ۵۳- استرآبادی: تاریخ جهانگشای نادری، ص ۳۴۸.
- ۵۴- همان کتاب، صص ۳۴۸-۳۵۱.
- ۵۵- لارودی، نورالله: زندگانی نادرشاه پسر شمشیر، چ ۲، تهران، ایران زمین، ۱۳۷۰، ص ۱۲۷.

- ۵۶- استرآبادی: تاریخ جهانگشای نادری، صص ۸-۳۶۵.
- ۵۷- استرآبادی: میرزا محمد مهدی: دره نادره، به کوشش سید جعفر شهیدی، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۴، ص ۳۹۷.
- ۵۸- مروی، ج ۲، صص ۴-۵۴۳.
- ۵۹- همان کتاب، ص ۵۵۱.
- ۶۰- سفارت‌نامه‌های ایران، ص ۱۲۰.
- ۶۱- لارودی، ص ۱۳۳.
- ۶۲- نوایی، ص ۱۳۰.
- ۶۳- لکه‌پارت، لارنس - افشار نادری، غلامرضا - افشار نادری، اسماعیل: تاریخ نادرشاه افشار، چ ۳، تهران، دستان، ۱۳۸۴، ص ۳۹۱.
- ۶۴- ملکم، سرجان: تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، سنایی، ۱۳۸۳، ص ۴۱۰.
- ۶۵- اوتر، ص ۱۵۰.
- ۶۶- هنوی، ص ۱۸۰.
- ۶۷- استرآبادی: دره نادره، ص ۴۱۳.
- ۶۸- خاطرات بازن، ص ۴۴۱.
- ۶۹- همان جا.
- ۷۰- مغولان متأخر، ج ۲، ص ۳۲۰ [به نقل از ریاض الاسلام: تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمد باقر آرام، عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۲۲۰].
- ۷۱- خاطرات بازن، ص ۴۶۲.
- ۷۲- همان جا.
- ۷۳- همان جا.
- ۷۴- حدیث نادرشاهی، ص ۶۲.
- ۷۵- خاطرات بازن، ص ۵۰۱.

- ۷۶- همان کتاب، ص ۵۰۱.
- ۷۷- اوتر، صص ۳-۱۶۲.
- ۷۸- مروی، ج ۲، ص ۷۲۲.
- ۷۹- همان کتاب، ص ۷۳۳، هنوی، ص ۲۰۸، استرآبادی: جهانگشای نادری، ص ۴۲۳.
- ۸۰- مروی، ج ۲، ص ۷۵۱.
- ۸۱- همان جا.